



گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون شهید محمدالله اسدی که همراه شهید حججی به شهادت رسید

ز رنگ بود که شهادت او را برگزید!

صغری خیل فرهنگ

شهید محمدالله اسدی از رزمندگان افغانستانی و هم‌رزم شهید محسن حججی بود. سر‌بازی که به وقت اسارت فرمانده‌اش جان‌ش را تقدیم کرد، اما در گمنامی ماند. روایات شیرین و خاطرات محمدنبی اسدی از برادرش به قدری زیبا و شنیدنی بود که ساعت‌ها پای صحبت‌هایش نشستیم. همه مردان خانه اسدی چه در دوران دفاع مقدس و چه بعد از آن در جبهه مقاومت دست به اسلحه بودند و لباس جهاد به تن داشتند. محمدالله اسدی از میان برادران رزمنده و جانبازش به مقام شهادت دست پیدا کرد. شهادتی که در ۱۷سالگی نصیبش شد و او را در زمره کم‌سن‌ترین شهدای مدافع حرم لشکر فاطمیون قرار داد. ما حاصل هم‌کلامی ما را با محمدنبی اسدی برادر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمدالله اسدی پیش‌رو داریم.

پدر و جانبازی در جنگ تحمیلی

محمدنبی همان ابتدا به حضور پدر در دوران جنگ تحمیلی اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما اهل افغانستان هستیم. پدرمان از رزمندگان و جانبازان دوران دفاع‌مقدس بود. ما معنای جهاد و شهادت را از میان خاطرات و واگو‌بیه‌های پدر از روزهای جهاد آموختیم. محمدالله محصل بود و یک‌سال مانده بود تا دیپلمش را بگیرد که راهی ایران شد و خودش را به جمع مدافعان حرم جبهه مقاومت برساند. ما سه خواهر و پنج برادر هستیم که از میان همه برادران رزمنده‌ام، محمدالله به افتخار شهادت دست پیدا کرد.

ایشان زبان عربی، انگلیسی و پشتو را خوب می‌دانست. مشغول درس و مشق بود که از طریق دوستان و هم‌وطنان مان در فضای مجازی متوجه وضعیت جنگ سوریه شد. سال ۱۳۹۴ بود که دیگر تاب ماندن نداشت. به ایران آمد و از نیت آمدنش هم با کسی صحبت نکرد.

ما در افغانستان ملک و املاک داشتیم. کار پدرم دامداری و کشاورزی بود. وضعیت مالی خوبی

که نگران نشوند. به خانواده گفتیم برای کار می‌رویم. محمدالله آمد و وقتی تصمیم گرفت به سوریه برود با پدرم تماس گرفت و ایشان را در جریان قرار داد. پدر هم به محمد گفت من مانع شما نمی‌شوم. تصمیم خوبی گرفته‌اید دفاع از اهل بیت (ع) افتخار است، محمد هم راهی شد.

خانواده ما مخالفتی با حضور بچه‌ها در منطقه و جنگ نداشتند و شهدای زیادی را تقدیم کرده‌اند، ما از شهید دادن خسته نمی‌شویم. ما همه دارایی و همه خانواده را فدای امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) می‌کنیم. با آمدن ما به ایران همه آنچه از مال دنیا در افغانستان داشتیم، از دست دادیم، هیچ ناراحت و نگران هم نیستیم. نمی‌توانستیم ببینیم به حرم جسارت می‌شود. ما وظیفه خودمان را می‌دانستیم که جهاد کنیم.»

اسارت حججی، شهادت محمد

محمد اواخر سال ۱۳۹۴ اعزام شد. ایشان پنج مرحله به جبهه رفت و هر مرحله دو تا سه ماه در منطقه بود و به مرخصی می‌آمد. محمد در عملیات‌های حلب، آزادسازی نبل‌الزهراء، آزادسازی دیرالزور و در تدمر حضور داشت. ایشان در ۱۶ مرداد ۱۳۹۶ در عملیات دیرالزور همراه با شهید محسن حججی بود و در همان منطقه شهید حججی که فرمانده‌شان بود، به اسارت گرفته شد و تعدادی از هم‌رزمان و نیروهای ایشان از جمله برادر محمدالله به شهادت رسیدند.

جراحت‌های محمد

شهید محمدالله اسدی قبل از شهادت بارها به افتخار جانبازی نایل شده بود. برادرش می‌گوید: «محمد در یکی از عملیات‌ها از ناحیه گلو ترکش خورد. ما ایشان را به عقب آوردیم، اما او اصرار داشت که باید بروم خط. حال من خوب است. محمد در آخرین مأموریت و قبل از شهادتش مجروح شده بود و در بیمارستان صحرایی نزدیک خط جبهه پانسمان کرده و مجدداً راهی شد و در مقابل داعشی‌های وحشی ایستاد تا نهایتاً در کنار شهید حججی به شهادت رسید.»

من عاشق شده‌ام!

محمدنبی مانع آخرین اعزام محمد می‌شود، اما اصرار‌هایش بی‌ثمر می‌ماند و بار دیگر برادر راهی می‌شود. او می‌گوید: «وقتی محمد برای اعزام و خداحافظی آخر پیسیم من آمد، من به‌ش خاطر مجروحیت در بیمارستان بستی بودم. به محمدالله گفتم برادر جان دیگر ترو! این همه رفتی و جهادت که تکلیفت بود را انجام دادی دیگر ترو. محمد رو به من کرد و گفت نه من عاشق آنجا شده‌ام. مظلومیت مردم آنجا را نمی‌توانم تحمل کنم.

محمد در میدان رزم رشادت‌های زیادی از خود نشان داد. در بسیاری از عملیات‌ها که خود‌هم‌سن کم‌نارش بودم این را می‌دیدیم.

بچه‌های لشکر فاطمیون در کنار دیگر رزمندگان مجاهد در جبهه مقاومت حماسه‌ها آفریدند. خیر شهادت محمد را هم دوستان به ما دادند. یک شب ختم قرآن گرفتند و ما را هم دعوت کردند و گفتند بیایید.

خبر شهادت محمد را هم میان جلسه قرآن به ما دادند و گفتند شهید محمدالله به آرزویش رسید و خوشا به حالش، شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود.

درست می‌گفتند ما جامانده از قافله شهدای این راه خوبی می‌توانستیم درک کنیم و بفهمیم.»

خواب شهادت محمد

برادر شهید می‌گوید: «استش ابتدا شهادت محمد را باور نکردم. تا اینکه خواب دیدم. خواب یک باغ بزرگ که همه نوع میوه در آن بود. باغی که یک نگهبان داشت. به نگهبان گفتم می‌توانم از این میوه‌ها استفاده کنم. گفت اجازه این را باید از برادر شهیدت محمدالله بگیری ایشان اگر اجازه داد می‌توانی استفاده کنی! همانجا از خواب بیدار شدم و باور کردم که محمد لایق شهادت شد.

مراسم باشکوهی هم برای برادرم گرفتند. بسیاری از دوستان و آشنایان و جمعیت‌کثیری از مردم آمده بودند و تریک و تسلیت

می‌گفتند. برادرم در بهشت معصومه قم تدفین و به خاک سپرده شد.»

جهاد معنا و مفهوم خاصی در خانواده اسدی‌ها دارد. محمدنبی که خود از جانبازان جبهه مقاومت است از شور و شوق و رقابت برادر‌هایش در جبهه اینگونه روایت می‌کند: «من و دیگر برادرانم رزمنده و جانباز هستیم. شور و حال عجیبی در ایام رزم در میدان نبرد حق علیه کفر بین برادرانم وجود داشت. پدرمان هم که خود از رزمندگان و جانبازان جنگ تحمیلی بود، اما از میان همه محمدالله زنگی کرد و لایق شهادت شد. محمد مؤذن بود و بسیاری از بچه‌ها صوت اذان او را در خاطر دارند. من و محمد با هم هم‌رزم بودیم. ایشان سن زیادی نداشت و هم‌زمان ما فکر می‌کردند که ما پدر و پسر هستیم.

رزمندگان مدافع حرم جواز مدافع حرم شدن را از دوستان بی‌بی‌جان می‌گیرند، برات شهادت را با امضای امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) دریافت می‌کنند. مگر می‌شود پای برات شهادت رزمنده جبهه مقاومت امضای حضرت زهر(س) نیابد. محمدالله به سختی ثبت‌نام کرد و راهی شد. او به مسئولان گفته بود مگر من از علی اصغر (ع) امام حسین بالاتر هستم. چرا نباید خون خود را در راه اسلام بدهم، آنها هم محمد را ثبت‌نام کردند. این راهم بگویم هر کسی از شهدا کمک بخواهد قطعاً شهدا به ایشان کمک خواهند کرد. ما خودمان خیلی از شهدا حاجت گرفتیم چون بر این باوریم که شهدا عندربهم یزقیوند.»

جانبازی محمدنبی اسدی

صحت که به حضور اعضای خانواده در جبهه مقاومت می‌رسد، از محمدنبی می‌خواهم از خودش لباس بپوشد. او می‌گوید: «من تا آن روزهای سختی داشتیم و شرایط هم کمی دشوار بود. یک روزی یکی از فرماندهان آمد و گفت امروز مهمان داریم. در فلان محل جمع شوید. بچه‌ها کنار هم جمع شدیم.

ما از بنده خدا آمد و شروع کرد به صحبت کردن و ما را به استقامت و مقاومت دعوت کرد و ما را به خاطر رشادت بچه‌ها، ستود. حرف‌هایش که تمام شد، از وسط جمع بلند شدم و به شوخی گفتم شما که اقتدر ما را نصیحت و برای ما صحبت می‌کنید، خودتان از کدام گروه هستید؟! ایشان نگاه می‌کرد و گفت من گروه صفر هستم.

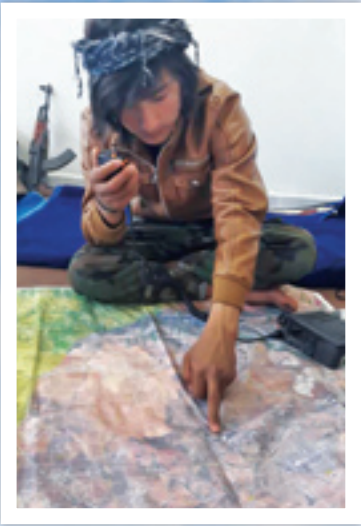
بعد‌ها فرمانده به ما گفت ایشان حاج قاسم سلیمانی است از فرماندهان نیروی قدس. بعد که متوجه شدم رفتم کنارش و از ایشان عذرخواهی کردم و گفتم ببخشید من با شما شوخی کردم. نمی‌دانستم شما چه کسی هستید؟

حاج قاسم به من گفت اگر این شوخ طبعی فاطمیون نباشد که فاطمیون به درد نمی‌خورد! ایشان خیلی فاطمیون را دوست داشت و در یک کنفرانس از رشادت بچه‌ها تعریف کرد و گفت وقتی می‌گوییم دشمن را در جبهه مقاومت شکست دادیم، باید دین خود را ادا کنیم و بگوییم از همت دو بازوی توانمند، یعنی فاطمیون و زینبیون به این امر دست پیدا کردیم.»

۱۱ شهید و ۱۳ رزمنده خانواده

او در ادامه به سبقه جهادی خانواده در جبهه مقاومت اشاره می‌کند و از ۱۱ شهید و ۱۳ رزمنده خانواده‌شان می‌گوید: «سه نفر از پسر‌خاله‌ها و پسر‌همراهیم شهید شدند. یکی از شهدا عبدالعلی اسدی بود که ۱۷سال داشت. هم درس می‌خواند و هم در افغانستان نانواپی داشت. عبدالعلی با من تماس گرفت و گفت من می‌خواهم بروم سوریه برای دفاع از حرم. شما چه صلاح می‌دانم من گفتم نانواپی داری کار و زندگی داری ما هستیم شما دیگر نیا. یک ضرب‌المثل هم برای‌ش گفتم که در هر خانه یک شیر باشد کافی است.» شما نیا، بمان

گفت نه هیچ عملی زیباتر از دفاع از حریم اهل بیت (ع) و هیچ شهدی شیرین‌تر از شهادت در این راه نیست. هرچه مانع‌شدم او بیشتر اصرار می‌کرد. نهایتاً سال ۱۳۹۴ به سوریه به آمد و در اولین اعزام همراه با شهید بلاسی خانطونم شهادت داد. ایشان وضع خوبی داشت، اما جهاد و شهادت را بر زندگی دنیایی ترجیح داد.



درد

شخصی آمد و شروع کرد به صحبت کردن. ما را به استقامت و مقاومت دعوت کرد و به خاطر رشادت بچه‌ها ستود. حرف‌هایش که تمام شد، از وسط جمع بلند شدم و به شوخی گفتم شما که اقتدر ما را نصیحت می‌کنید و برای ما صحبت می‌کنید، خودتان از کدام گروه هستید؟! ایشان نگاه می‌کرد و گفت من گروه صفر هستم. بعد‌ها فرمانده به ما گفت ایشان حاج قاسم سلیمانی است؛ فرمانده نیروی قدس



در حلقه محاصره داعش

ماجرای مجروحیت‌ها و محاصره‌شدن‌هایش هم شنیدنی بود. محمدنبی از آن روزهای پسر‌خاطره اینگونه روایت می‌کند و می‌گوید: «سال ۱۳۹۴ تادل دشمن رفتیم و محاصره شدیم و سه روز در محاصره بودیم. نه آبی بود و نه غذایی. تنها یک کنسرو ماهی داشتیم که سه روز را با آن گذرانندیم. بعد از سه روز به کمک دوستان و لطف بی‌بی‌جان توانستیم از محاصره رها شویم. دشمن نتوانست مارا اسیر کند. بچه‌ها آمدند و با تدبیری که داشتند ما را از جنگ دشمن نجات دادند.

بار دیگر هم اینطور بود. سال ۱۳۹۴ سمت ادلب بودیم. من راننده نفربر بودم و آن شب هجوم داشتیم. بچه‌های لشکر فاطمیون جلو آمدند و گفتند مجروح و شهید دادیم. به من گفتند باید بروی و بچه‌ها را ببآوری، من رفتم آن شهدا را آوردم. بعد از من خواستند چند تانک‌ها را رزمنده‌ها را جایی ببرم. راه افتادیم. سرتاسر تونل بود. شب بود و متأسفانه به اشتباه وارد کماند دشمن شدیم. داعشی‌ها همین که ما را دیدند شروع کردند به عربی صحبت کردن دیگر مطمئن شدم که راه را اشتباه آمدم. به یک‌باره به ما گفتند: «عدو عدو» و شروع کردند به شلیک. ما فاصله بسیار کمی توپ ۲۳شلیک می‌کردند و با کلاش می‌زدند. من همان مسیری را که آمده بودم دنده عقب گرفتم و از آنها دور شدم. بعد نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که به یک باره نفربر پرت شد. یک ساعت بعد چشمانم را باز کردم. با خودم گفتم خدایا! اینجا جاست؟! من! کجا هستم؟! چراغ قوه را روشن کردم دیدم داخل کانالی هستیم و با تلاش و سختی

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۹۶

از راست به چپ

- ۱- کنایه از بینصیب، ناموفق و ناکام ■ ۲- پیشقراول و دیده‌بان - حرکت نمایشی با توپ - ضربهای باروی پا
- ۳- خط عابر پیاده- کادو- راهنما- مخزن سوخت خودرو ■ ۴- بندری که پس از معاهده ترکمانچای به روسیه واگذار شد- به برنده مسابقه داده میشود- واحد بازی تنیس ■ ۵- جزایر دو گانه- کودن- صدمه و آسیب
- ۶- آهسته آهسته پیش رفتن - چاقوی آشپزخانه- چراغ اویز ■ ۷- تابستان آذری - شهر آورد- پول نیجر
- ۸- چه وقت - جنگ تن به تن - حس بویایی - صفت عدد ■ ۹- میوه قابل برداشت - باز دارنده - بازیکن همتیمی
- ۱۰- لگام، افسار- از اسامی بانوان - سال قضاووردان ■ ۱۱- علامت مفعول - کوچک فرنگی - درخت قالیبافان
- ۱۲- مردن بر اثر غصه - پایتخت لسوتو - عکسالعمل و واکنش ■ ۱۳- نوعی سنگ قیمتی - از آنجیلها- پیمودن
- راه- بقل ■ ۱۴- از مایکیان شناگر- سوگوار و ماتمزه- باز عامیانه ■ ۱۵- کنایه از مداخله بیجا

از بالا به پایین

- ۱- روش جدل و محاوره منطقی - و کیل عمومی ■ ۲- نقاش بنام فرانسوی خالق تابلوی دهقان پیر- دف- پوست
- ۳- حمله نظامی - از ملزومات تهیه چای- پرنده کوچک و حلال گوشت- شهرها ■ ۴- دهانه قطار- دستگاهی که قوه مکانیکی را به الکتریسیته تبدیل میکند- کاشف میکروب سسل ■ ۵- صفر- برای تهیه مرکب چاپ از آن استفاده میشود- پایه و بنیاد ■ ۶- امتیاز ورزشی- زشت- با استعداد ■ ۷- اسلحه‌ای در شمشیربازی- مجموعه چند سیم رو پوشدار- تهنیدی کتاب ■ ۸- مادر لر- زن برادر شوهر - بهشت- پسوند خریدار ■ ۹- توپ برگشتی از سید بسکتبال- نوعی غذا- داس شکسته ■ ۱۰- نام حضرت علی (ع) در زبان عبری- اثر امیل زولا- شاه اشکانی که اوستای پراکنده را مدون نمود ■ ۱۱- واحد دارویی - در خشان و نورانی - حکمت ■ ۱۲- عید ویتنامها- جهنم- باریک
- ۱۳- تردید- شکستن - خانه آذری - رودی در چین ■ ۱۴- ارسال توپ به بازیکن دیگر- از اقوام وحشی - برقرار و دایر ■ ۱۵- دستگاه تولید انرژی اتمی - سردار هخامنشی در نبرد با اسکندر

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹اطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۷۹۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	و	ع	و	ا	ب	ت	ک	ش	ن	ی	ل	و	و	و
۲	ا	ح	ا	ت	ک	ی	ا	ب	ت	ک	ش	ن	ی	ل
۳	ه	ش	ی	ر	و	ن	ا	ب	ت	ک	ش	ن	ی	ل
۴	ا	ب	ت	ک	ش	ن	ی	ل	و	و	و	و	و	و
۵	ا	ب	ت	ک	ش	ن	ی	ل	و	و	و	و	و	و
۶	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۷	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۸	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۹	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۰	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۱	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۲	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۳	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۴	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
۱۵	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م	م

۹	۸	۶			
		۷	۳	۶	
	۲	۱			
۴			۶	۳	۵
			۴	۳	۲
۱		۸			
		۷		۸	۹
				۴	۳
					۵
					۷
					۱
					۵

ب	د	۷	۸	س	ل	۱	۲
۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲